

نارساییهای نقد روانشناختی ادبی در ایران

فرزانه مهدوی

دکتر غلامحسین غلامحسین زاده

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

اگر ادبیات را برساخته‌ی زبانی فاخر و چندلایه بدانیم که نیازمند تفسیر است، و روانشناسی را دانشی توانا بر تفسیر بخشی از جنبه‌های آثار ادبی به شمار آوریم، در خواهیم یافت که رابطه روانکاوی و ادبیات می‌تواند رابطه‌ی دو نیروی همکار برای کشف دنیایی باشد که در زیر زبان آثار ادبی، ناشناخته و پنهان مانده است. از همین رو محققان زبان فارسی تاکنون تحقیقات بسیاری را بر مبنای دیدگاه‌های نقد روانشناسانه انجام داده‌اند، بررسیها نشان می‌دهد کسانی که به این تحقیقات دست یازیده‌اند بیشتر از نظریه‌های فروید، آدلر، لاکان و بخصوص یونگ در نقد آثار ادبی سود جستند. در این مقالات اگرچه اطلاعات مفیدی ارائه شده است، بخش عمده‌ای از آنها دچار نارساییهایی شده‌اند که غالباً از اطلاعات ناکافی یا کم‌دقتی نویسندگان یا جهت‌گیریهای افراطی و تفریطی آنها ناشی شده است، برای مثال گاهی نویسنده‌ای با نوعی جانبداری از اثر ادبی خاص کوشیده است آن را با وجوه مثبت نظریه‌ای مشخص منطبق کند و به تعریف و تمجید آن پردازد، یا برعکس با نوعی قطعی‌انگاری بی‌دلیل نظریه، سعی کرده است شواهدی بیابد که بر اساس آن بتواند به پریشان‌احوالی و بیمار بودن نویسنده یا شخصیت‌های اثر وی حکم کند، یا کوشیده است به هر صورتی که شده بین دو چیزی که هیچ ارتباطی با هم ندارند، ارتباطی برقرار کند و به گمان خود نوشته‌ای نوآورانه عرضه کند. در مجموع این نوع جهت‌گیریها سبب شده است آسیب‌های جدی به نقد روانشناسانه آثار ادبی فارسی وارد شود. در این مقاله با بررسی مقاله‌هایی که در این زمینه به زبان فارسی نوشته شده است، نقد ادبی روانشناختی در ایران به اجمال بررسی شده و نقاط قوت و ضعف آن بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: نقد ادبی، نقد روانشناختی، آسیب‌شناسی نقد

مقدمه

نقد ادبی بر بنیاد نظریه‌های روانشناختی و روانکاوانه، شیوه جدیدی از مطالعه و سنجش ادبی است. در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم شماری از متفکران روانشناس و روانکاو مانند زیگموند فروید، کارل گوستاو یونگ، آلفرد آدلر و دیگران با دیدگاه‌های روانشناسانه خود به مطالعه ادبیات و ادبیات نمایشی روی آوردند و از آن برای اثبات نظریه‌های خود سود جستند و بر این اساس نقد روانشناختی پدید آمد. از آن زمان به بعد، روانشناسی و ادبیات همواره با یکدیگر تعامل داشته است به گونه‌ای که از ابتدای پیدایش روانشناسی نوین، بسیاری از مفاهیم روانکاوی و اصطلاحاتی که روانکاوان به کار می‌برند یا از ادبیات گرفته شده است یا ریشه ادبی دارد؛ برای مثال عقده ادیپ از نمایشنامه معروف سوفکل یا نارسیسم از یک اسطوره معروف برگرفته شده است و متقابلاً معنای نهفته در لایه‌های درونی برخی از آثار ادبی از طریق علم روانشناسی شناخته و تفسیر و به دنبال آن انتقادات فراوانی از سوی روانکاوان و ادیبان به یکدیگر شده است؛ زیرا اولاً غالب متخصصان روانشناسی، ادبیات را به عنوان هنر بخوبی در نمی‌یابند و آثار ادبی یا نویسندگان آنها را همچون بیمارانی تلقی می‌کنند که باید روانکاوی شوند و از سوی دیگر، بعضی از پژوهشگران ادبی با ساده کردن‌های بیش از حد اصول روانشناسی در میزان کارایی آن در حل معماهای آثار ادبی تردید می‌کنند. اصولاً در نقد روانشناختی آثار ادبی باید به دو نکته مهم توجه شود: اول اینکه آثاری که برای نقد انتخاب می‌شود، باید موضوعیت و زمینه لازم را برای چنین تحلیلهایی داشته باشد و دیگر اینکه منتقد با هر دو موضوع روانشناسی و ادبیات، آشنایی لازم را داشته باشد؛ زیرا لازمه پرداختن به پژوهش‌های میان رشته‌ای، داشتن درک درستی از مفاهیم و روش‌های مورد نظر در هر دو رشته است؛ اما بررسی‌ها نشان می‌دهد غالب کسانی که در این حوزه مقاله نوشته‌اند شاید به دلیل نبود رشته‌های دانشگاهی و مطالعاتی بین رشته‌ای در این زمینه یا فقط در حوزه روانشناسی متخصص بوده، و یا منحصرأ به ادبیات تسلط داشته‌اند، و بسیار کم مشاهده شده است که منتقدی به هر دو علم و جنبه‌های مختلف آن آشنایی و تسلط داشته باشد؛ همین موضوع سبب پدید آمدن نارساییهایی در این نوع مقالات و پژوهش‌ها شده و به افراط و تفریط‌های ناپخته انجامیده است؛ بدین صورت که گاهی نویسنده‌ای با نوعی جانبداری از اثر مشخص یا

پدیدآورنده آن کوشیده است آن اثر را با وجوه مثبت نظریه‌ای خاص منطبق کند یا برعکس با نوعی قطعی‌انگاری و انطباق بی‌دلیل نظریه با اثری مشخص به دنبال پیدا کردن شواهدی بوده است که بر اساس آن بتوان به پریشان‌احوالی مؤلف یا شخصیت‌های اثر وی حکم کند؛ بنابراین هر دو جهتگیری سبب وارد شدن آسیب‌های جدی به نقد روانشناسانه آثار ادبی فارسی و نقد ادبی در ایران شده است.

پیشینه

پژوهشها مبتنی بر نظریات روانشناسی در ایران سابقه زیادی ندارد. بررسی دقیق فهرستها و نمایه‌های مقالات در ایران از قبیل جستجو از طریق فهرست مقالات فارسی ایرج افشار، نمایه‌های *noormags isc sid* و فهرستهای منابع پایانی مقالات در این زمینه، بیان می‌کند که اولین مقاله در حوزه نقد روانشناختی آثار ادبی در ایران، مقاله عبدالله فریار با عنوان «روانشناسی تحلیلی و ادبیات»، سخن (اسفند ۱۳۲۳) است و پس از آن تا سال ۱۳۶۹ مجموعاً ۱۴ مقاله در حوزه نقد آثار ادبی بر اساس نظریه‌های روانشناسی نوشته شده است (اگرچه درباره خود نظریه‌های روانشناسی و بویژه نظریه فروید و نقد آن بر مبنای دیدگاه‌های دینی مقاله‌های بسیاری نوشته شده که خارج از موضوع بررسی ماست)؛ اما از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۹ ۳۱ مقاله و از ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۹، ۱۶۲ مقاله در زمینه نقد روانشناختی نوشته شده که نشان‌دهنده رشد سریع نقد روانشناختی و گسترش رویکرد دانشگاهی و پایان‌نامه‌های تحصیلی به این نوع نقد است؛ زیرا غالب این مقاله‌ها با مشارکت استادان و دانشجویان نوشته شده است، اما مقاله‌های اندکی نیز هست که استادان یا دانش‌آموختگان جدید دانشگاهی به طور مستقل در این زمینه نوشته‌اند که فرزاد قائمی با یازده مقاله (۶ مقاله مستقل، ۳ مقاله دو نفره، ۲ مقاله سه نفره)، صابر امامی هشت مقاله مستقل، حورا یآوری شش مقاله مستقل، حسین پاینده پنج مقاله مستقل و سه مقاله ترجمه شده، طیبه جعفری هفت مقاله (۳ مقاله مستقل و ۴ مقاله دو نفره)، محمد صنعتی پنج مقاله مستقل، جلال ستاری چهار مقاله مستقل، مریم حسینی چهار مقاله مستقل در صدر نویسندگان مقاله‌های نقد ادبی روانشناختی قرار دارند که فهرست مقالات آنها برای اطلاع خوانندگان علاقه‌مند در پیوست این مقاله درج شده است.

بین این مقالات حتی یک مقاله به نقد و بررسی مقاله‌های حوزه نقد روانشناختی آثار ادبی پرداخته است و از این نظر، این مقاله دارای پیشینه تحقیقی مستقلی نیست؛ اما آنچه در این مقاله می‌آید بر اساس مطالعه و بررسی دقیق ۶۰ مقاله اصلی و ۱۶۴ مقاله حاشیه‌ای دیگر است که از سال ۱۳۲۳ تا پایان ۱۳۹۰ در ایران نوشته شده است.

بررسی آماری

اگرچه از زمان رواج نقد روانشناختی در ادبیات ایران چیز زیادی نمی‌گذرد، در همین مدت هم پژوهش‌های متعددی در این زمینه صورت گرفته است. بررسی آماری حاکی از آن است که تا سال ۱۳۹۰ در حدود ۲۲۴ مقاله از نظریه‌های روانشناسی استفاده شده که از این میزان ۷۹/۴۶ درصد به نظریه یونگ، ۷/۱۴ درصد به فروید، ۲/۲۳ درصد به لاکان و ۰/۸۹ درصد به آدلر اختصاص داشته است؛ به بیان دیگر نظریه تحلیلی یونگ کاربرد بیشتری در ادبیات، و نظریه فروید و دیگران سهم کمی در این پژوهش‌ها داشته است.

نقاط ضعف

تطبیق روانشناسی و ادبیات

در تطبیق مفاهیم روانشناسی با ادبیات به دلیل نسبی بودن مفاهیم روانشناسی نمی‌توان به نتیجه دقیق و قطعی در مورد متون ادبی و نویسندگان آنها رسید؛ همچنین نمی‌توان متون ادبی را در زمره متون خبری یا تک‌خوانشی به شمار آورد؛ زیرا از غالب آثار هنری یا قطعات ادبی می‌توان برداشتهای متفاوتی کرد، بویژه که در قرن بیستم نظریه‌های نقد ادبی به سوی عوامل خواننده‌محور حرکت می‌کند تا جایی که در نظر برخی از منتقدان، برداشت خواننده از متن، معیار اصلی تلقی می‌شود؛ البته به شرطی که شواهد درون‌متنی نیز با آن همخوانی داشته باشد. بر همین اساس امروزه بعضی از کسانی که به نقد و بررسی آثار ادبی می‌پردازند به خود اجازه می‌دهند که از شعر شاعران یا آثار مؤلفان برداشتی شخصی و ذوقی عرضه کنند و دریافتهای خود را اصل قرار دهند و آن را به عنوان پژوهشی علمی عرضه کنند؛ مثالهایی از این دست، در نوشته‌های امروزی به فراوانی دیده می‌شود؛ از آن جمله می‌توان به مقاله «بررسی کهن‌الگوی آنیما در اشعار مهدی اخوان ثالث» اشاره کرد. کهن‌الگوی آنیما و آنیموس

در نظریه تحلیلی یونگ به این موضوع اشاره دارد که انسانها اصولاً دوجنسی هستند؛ هر جنسی در سطح زیستی علاوه بر هورمونهای جنس خودش، هورمونهای جنس دیگر را به سبب قرنها زندگی کردن با او آشکار می‌سازد. روان زن جنبه‌های مردانه را دربردارد (کهن‌الگوی آنیموس) و روان مرد جنبه‌های زنانه را شامل می‌شود (کهن‌الگوی آنیما) (شولتز، ۱۳۸۵: ۱۲۳). نویسندگان این مقاله بیان می‌کنند که:

هنگامی که شاعر آزادی خویش را در پرتو معشوق به دست آورده، که از مهمترین فرافکنیهای آنیما است در پی قدردانی و سپاسگزاری از وی برمی‌آید و او را با نام شعله پاک و آشنای غم و شادی خویش صدا می‌زند (مدرسی و ریحانی‌نیا، ۱۳۹۰: ۶۵)؛

برای مثال می‌گوید:

آزادم و عهدم این است

کاول قدم راه میخانه پویم

و اولین جام می بر سر دست

نام تو، نام تو، نام تو گویم

آری تو، ای شعله پاک

ای لحظه‌ها از تو پر نور و ناب سعادت

ای آشنای غم و شادی من

عشق تو زیباترین راستیها، زندان و آزادی من (در حیاط کوچک پاییز، ۵۱)

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا شاعر با معشوق خود سخن می‌گوید یا با اندرون خود و چه دلیلی اثبات می‌کند که شاعر با آنیمایش صحبت می‌کند. در همین مقاله، مثال زیر نشانه وجود آنیمای منفی در شاعر تلقی شده است:

چه امیدی؟ چه ایمانی؟

نمی‌دانی مگر؟ کی کار شیطانست

برادر! دست بردار از دلم، برخیز

چه امروزی؟ چه فردایی؟

(همان، ۴۹)

توضیح داده شده است که «تحت تأثیر آنیمای منفی، نگاه اخوان به زندگی به صورت منفی جلوه‌گر شده است» (همان، ۹ و ۱۰)؛ حال اینکه می‌توان از مفسران پرسید آیا خستگی و ناامیدی در زندگی نمی‌تواند به دلایل مختلفی باشد که در زندگی روزمره اتفاق می‌افتد؛ همچنین همین مفسران درباره دیدگاه اخوان نسبت به زن، بیان کرده‌اند

که «در هنگام غلبه جنبه منفی آنیما، زن از دیدگاه اخوان شوم و پتیاره معرفی می‌شود» (همان، ص ۱۱).

بعد چنین می‌شنیدی ماجرا را...

هرچه این بیچاره خوب و صادق و ساده‌ست

در عوض آن ناکس بی‌معرفت معکوس

مثل ماری خوش خط و خال است

بلکه باید گفت ازدها عفریته‌ای منحوس

روبهی مکار و محتال است...

آیا ممکن نیست انسان تحت تأثیر عوامل مختلف فریب، ریا و شکست عشقی از جانب معشوق خود در عالم واقع نگاهش به زن متفاوت شده باشد؟ چه دلیلی برای اینکه این دید شاعر را به آنیمای منفی او نسبت دهیم وجود دارد، جز برداشت ذوقی و شخصی؟

در مقاله دیگری با عنوان «نقد شعر زمستان از منظر نظریه روانکاوی لاکان» با توجه به اینکه:

مطابق با مفروضات نظریه روانکاوی یکی از بنیادین‌ترین سازو کارهای روان بویژه در رؤیا، جابجایی است، طبق نظریه لاکان ما انسانها ناخودآگاهانه نگرشی عاطفی یا معنایی نمادین را از یک ابژه (مصدق امیال) به ابژه دیگری انتقال می‌دهیم تا به این ترتیب هدفی واحد را در شکلی دیگر دنبال کنیم (پاینده، ۱۳۸۸:ص ۴۴).

به گفته مؤلف در شعر زمستان اخوان، «اشتقاق شاعر به رفتن نزد می‌فروش شکل دگرگون شده‌ای از میل مادر است» (همان، ص ۴۴) پرسش این است که اگر شاعر قصد رفتن به میخانه کند و از می‌فروش بخواهد که در را به روی او باز کند، این شکل دگرگون شده‌ای از میل مادر است. در توضیح خوب است این نکته را اضافه کنیم که لاکان برای توصیف وضعیت روانی کودک از دو اصطلاح ساحت خیالی و ساحت نمادین استفاده می‌کند. ساحت خیالی اصطلاحی است که لاکان برای توصیف وضعیت روانی نوزاد و شناخت او از جایگاه و رابطه خود با جهان پیرامون به کار می‌برد. از آنجا که کودک نمی‌تواند جهان را بر حسب زبان، درک یا توصیف کند، ادراک‌هایش در این زمان بیشتر بر ایمازهای گسسته و خیالی مبتنی است ایمازهای خیالی حاکی از یکی بودگی با مادر است که احساسی از خرسندی در سوژه به وجود می‌آورد (موللی،

۱۳۸۷: ۶۸ و ۶۹). ساحت نمادین زمانی است که کودک لب به سخن گفتن می‌گشاید؛ این تکلم با برخورداری از شیر مادر آغاز می‌شود. کودک مادر را به تمامی از آن خود می‌داند و از شیر گرفته شدن موجب تشدید «میل» او به منزله «مصدّق امیال» است. تلاش کودک برای گفتن من شیر می‌خواهم، نخستین گام برای ورود به ساحت نمادین است.

مؤلف مقاله معتقد است که :

پاره‌ای از «ایماژهای این شعر، که بیشتر مبین ادراکی حسی است تا کلامی (زبانی)، سازوکار دفاعی است که به فائق آمدن بر حرمان ناشی از این انشقاق و جداافتادگی کمک می‌کند ... و در تاریکترین بخشهای روان، ابژه‌های دیگر جایگزین ایماژ مادر می‌شود تا بلکه درد و رنج این انشقاق ولو موقتاً قدری تسکین یابد (همان، ص ۴۴ و ۴۵).

روشن است منطبق کردن این شعر با نظریه لاکان و اشتیاق به سوی مادر، نوعی تحمیل کردن نامناسب نظریه‌های روانشناسی بر اشعار شاعران است. نامبرده در پایان می‌گوید:

جستجوی سوژه برای یافتن ابژه دیگری کوچک نهایتاً با شکست و افسردگی قرین می‌شود و از این رو، شعر زمستان با این سطرهای حزن‌زده و حاکی از یأس پایان می‌یابد که: زمین دل مرده، سقف آسمان کوتاه، غبارآلوده مهر و ماه، زمستان‌ست (همان، ص ۴۵).

سؤال این است که احساسات کودکی به اوضاع و اندیشه‌های اجتماعی بزرگسالی شاعر چه ارتباطی دارد؛ بویژه اگر اصل انطباق نظریه درست باشد. نتیجه طبیعی آن باید این باشد که هر بزرگسالی در شعرش به ناامیدی برسد یا به طور کلی اراده و اختیار و ادراک و احساس متفکران را منکر شویم و هر نوع بروز رفتار آنها را به یکی از ویژگیهای کودکی آنها ارتباط دهیم؛ انگار که امروز هیچ نقش فعالی ندارد و اسیران دوران کودکی هستند. روشن است که این نوع تفسیر چقدر بر تحمیل کردن نظریه‌ها و یافته‌های درست و نادرست بر شعر مبتنی است.

نتایج همراه با شک و شبهه

در بسیاری از مقالاتی که در حوزه انطباق نظریه روانشناسی با آثار ادبی نوشته شده است، دیده می‌شود که متن مقاله‌ها، گفته‌ها، استدلالها و حتی نتیجه‌گیریها با ابهام و

شک و شبهه همراه است تا جایی که گاه به مهمل‌گویی می‌انجامد؛ برای مثال در مقاله «مولوی، سوررئالیسم، رمبو و فروید» نویسنده رؤیای زنی را در کتاب «قهرمانی با هزار چهره» از جوزف کمپیل با شعری از مولانا تحلیل و مقایسه می‌کند که خلاصه آن چنین است:

زنی که از خیابانهای گل‌آلود به رودی زلال و شفاف می‌رسد، مردی صندوق چوبی به او می‌دهد و او از رودخانه می‌گذرد و به مقصد می‌رسد؛ مانند نگار مولانا است که جاروبی در اختیار او قرار می‌دهد تا از دریا گردو خاک برانگیزد. در آتش انداختن جاروب، سمبل وحشت مولانا از گم کردن جاروب (آلت تناسلی) است. کسی که جاروب را به او می‌دهد و به آتش می‌اندازند مرد است. کسی که ختنه می‌کند نیز مرد است. نگار سر مولانا را با ذوالفقار می‌زند و هر قدر تیغ می‌زند صد هزار سر از جای سر مولوی می‌روید و این نوعی تولد دیگر است (براهنی، ص ۲۳۶).

عقده اختگی سرچشمه وجدان ماست. فروید این مفهوم را برای توجیه عقده ادیپ به وجود آورد. کودک در نتیجه میل به مادر توسط پدر به قطع آلت تناسلی تهدید می‌شود. پسر در همین اثنا با دیدن خواهرش، که مثل او آلت مردانه ندارد، دچار این توهم می‌شود که خواهرش نیز روزی دارای این آلت بوده ولی توسط پدر بریده شده است. این چنین است که پسر با ترس از اختگی با پدر همانندسازی می‌کند و دارای وجدان اخلاقی می‌شود. البته مؤلف در پی نوشت می‌گوید که این فقط پیشنهادی در مورد مولاناست و به بررسی‌های دقیق نیاز دارد (همان)؛ اما قیاس این دو مطلب فقط از جنبه نمادین بودن تولدی دیگر در هر دو یکسان است. آیا مولانا از اختگی ترس داشته است؟ بر چه اساسی می‌توان چنین نظری را به این صراحت مطرح کرد؟ از نمونه‌های دیگر می‌توان به مقاله «نمودهای مثبت آنیما در ادبیات فارسی» اشاره کرد، در این مقاله با ذکر ابیات گوناگون از جمله زیر:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

ابتدا به این نکته اشاره شده که «در باور ایرانیان شعر تلقین و الهامی است از موجودی مافوق بشری که شعرا گاه تحت تأثیر فرهنگ و ادبیات عرب از آن با عنوان تابعه نام بردند» (عشقی و صرفی، ص ۷۷)، اما از این سخن خویش عبور کرده و گفته‌اند در این بیت و ابیات مانند این، که نام تابعه در آنها ذکر نشده، آنیمای شاعر الهام‌بخش وی

بوده است حال اینکه معنی الهام‌کننده در شعر عرفانی کاملاً روشن است و به آنیما ربطی ندارد.

اثبات فرضیه‌ها

از سوی دیگر از آنجا که اغلب شاخه‌های علوم انسانی و هنر در چهارچوبهای ثابت نمی‌گنجد و همچنین با توجه به اینکه علم روانشناسی نیز با انسان و روان او سروکار دارد که ثبات پذیر نیست، این زمینه فراهم شده است که بعضی از نویسندگان بدون اینکه به اثبات مدعای خود نیازی احساس کنند، امکان بیابند هرچه را به ذهنشان می‌رسد به موضوع مطالعه خود نسبت دهند؛ به طور مثال نویسنده همان مقاله «مولوی، سوررئالیسم، رمبو و فروید»، که قبلاً هم به آن اشاره شد، می‌نویسد: «مولوی عارفی همجنس پرست است؛ خداوند را در خود می‌بیند و با هویت مشابه او عشق می‌ورزد» و سؤالی را این چنین مطرح می‌کند: «آیا عرفان برای عارف نوعی همجنس‌بازی معنوی با خدا نیست؟» (براهنی، ص ۲۴۰) و ناگفته پیداست که این سخن چقدر از عالم درک شعر عرفانی دور و چه انتساب نادرست و ناروایی است.

نویسنده دیگری در مقاله «جستاری در بازنمود دو بیت از حافظ بر پایه دبستان روانکاوی یونگ» دو بیت زیر را از حافظ می‌آورد:

دیدن روی تو را دیده جان بین باید / وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است
یار من باش که زیب فلک و زینت دهر / از مه روی تو و اشک چو پروین من است

و سپس برای ضمیر (تو) معشوقی اثری و نوعی را فرض می‌کند و آن را آنیمای شاعر به شمار می‌آورد. وی دلیلی که برای گفته خود آورده، این است که چون شاعر دیده جان بین خواسته است، پس مقصودش معشوق زمینی نیست بلکه آنیمای شاعر است (مرادی، ص ۱۰۴ تا ۱۰۶). سؤال اینجاست که آیا منظور شاعر از تو آنیمایش بوده است؛ آیا نمی‌توان فرض کرد این معشوق خداست و شاعر آن را در وصف خدا گفته و دیده جان بین خواسته است و ادامه می‌دهد:

در بیت دوم شاعر آشکارا و بی‌پرده مخاطب خود را به یاریگری فرا می‌خواند و بدین سان سویه خودآگاه ذهنی شاعر در برخورد با آنیما را استوار می‌دارد. این احساس از نیاز ژرفنای سرشت شاعر به جادوی او با سویه زنانه روانش برخاسته است (همان، ۱۰۷).

تحلیل نظریات بر آثار ادبی

در بعضی از مقاله‌های مبتنی بر نقد روانشناختی گاهی دیده می‌شود که نویسنده بدون اینکه به تمام جوانب و اصول نظریه‌های نقد روانشناختی آشنایی داشته باشد، نسنجیده نظریه‌ای را به زور بر اثر ادبی تحمیل می‌کند؛ این مسئله از آفتهای مهم نقد روانشناختی در ایران به شمار می‌رود؛ از آن جمله می‌توان به مقاله «تصویر استعاره‌ی کهن‌الگوی خورشید در ناخودآگاه قومی خاقانی و نظامی» اشاره کرد. نویسندگان در این مقاله، در قسمت بررسی نماد یا کهن‌الگوی زیبایی و درخشندگی اسطوره خورشید بیان می‌کنند که صفات زیبایی و درخشندگی خورشید در ناخودآگاه هر دو شاعر تأثیر داشته است که باعث شده آنان در اشعارشان با این دو صفت خورشید را وصف کنند (ذوالفقاری و حدادی، ص ۷۴). کهن‌الگو در نظریه یونگ به این معناست که به تعداد تجربیات مشترک انسان، تصورات تجربیات همگانی وجود دارد. کهن‌الگوها با تکرار شدن در زندگی نسل‌های پی‌درپی بر روان ما نقش بسته‌اند و در رؤیاهای و خیالپردازیهای ما آشکار می‌شوند (شولتز، ۱۳۸۵: ص ۱۲۲). نکته اینجاست که نویسندگان این دو صفت را جزء کهن‌الگویی در ناخودآگاه شاعران گرفته‌اند حال اینکه هر انسانی در هر کجای دنیا در خودآگاه و دنیای بیرون زیبایی و درخشندگی خورشید را می‌بیند و به آن اذعان دارد و لزوماً با ناخودآگاه و کهن‌الگو مرتبط نیست.

در همین مقاله گفته شده است که خاقانی و نظامی با بسامد زیادی از مضامین کهن‌الگوی اسطوره‌ای خورشید در اشعارشان بهره برده‌اند به گونه‌ای که یک سوم اشعار خاقانی با وصف صبح و طلوع خورشید شروع شده و این ناشی از ناخودآگاه جمعی خاقانی و نظامی است که این کهن‌الگو را در اشعارشان نمودار کرده است (ذوالفقاری و حدادی، ص ۷۳). حالا اینکه ما می‌دانیم که در قرن ششم بیشتر توصیفات شاعران درباره طبیعت و عناصر مربوط به آن بوده است؛ پس سرودن و توصیف امور طبیعی از جمله خورشید، ماه، آسمان، دریا و ... عادی به شمار می‌رفته است و نمی‌توان آن را مبنای کهن‌الگویی بودن خورشید در اشعار این شاعران تصور کرد. از طرفی اگر این گونه به توصیفات شاعران نظر کنیم، تمامی یا برخی از کهن‌الگوها از جمله درخت، دریا، آب، باران و ... در اشعار اغلب شاعران توصیف شده است. آیا صرف به کار بردن این توصیفات را باید به روان جمعی شاعران پیوند دهیم؟ ممکن است شاعران این مضامین

را آگاهانه و به صورت تقلید از یکدیگر در آثار خود به کار برده باشند که باعث ترغیب آنها به توصیف عوامل طبیعی شده است.

مثال دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، مقاله «بررسی برخی از کهن‌الگوها در اشعار احمد شاملو» است. در این مقاله آمده است که از جمله مظاهر صورت مثالی مادر آب، دریا، باران، زمین، کوه و امثال آن یا هر چیز دیگری است که حس فداکاری را بر می‌انگیزد و می‌گویند نمونه‌های متعددی از این صورتهای مثالی در شعر شاملو جلوه‌گر است؛ به طور مثال (باران کند ز لوح زمین نقش اشک، پاک)، (صفری و محمودنژاد، ۱۱۶ و ۱۱۷). در این گونه نگرش، صرف به کارگیری هر کدام از مصداقهای مورد اشاره، دلیل بر دارا بودن صورتهای مثالی و کهن‌الگوها در اشعار شاعران دانسته شده است.

در مثال دیگری در مقاله «تحلیل اسطوره قهرمان در داستان ضحاک و فریدون بر اساس نظریه یونگ»، نویسنده دو شخصیت جداگانه (ضحاک، فریدون) را چهره‌های مختلف یک روان واحد می‌داند که فرایند پر پیچ و خم فردیت را از سر می‌گذرانند؛ گویی فریدون همزادی از آن ضحاک است که با نیروی هرچه بیشتر در تلاش است تا از ناخودآگاه روان، راهش را به سوی خودآگاهی باز کند. در واقع این حرکت فریدون به سوی ضحاک همان استحالته یک شخصیت در شخصیتی دیگر است (امینی، ۶۲ و ۶۳) در حالی که در نظریه تحلیلی یونگ فرایند فردیت به معنی پی گرفتن روند خاص برای دستیابی به شخصیتی متعادل است و خود که نماینده کل شخصیت است برای تمام شخصیت وحدت و ثبات فراهم می‌کند و می‌کوشد تا به یکپارچگی کامل برسد. سیر خویش‌شناسی و رسیدن به یکپارچگی فرد فرایند فردیت نامیده می‌شود که در یک فرد متجلی می‌شود نه دو شخصیت جداگانه.

علاقه افراطی یا برعکس جان‌گیری نسبت به نظریه یا اثر ادبی خاص

نکته دیگری که در مقاله‌های نقد روانشناختی مشاهده می‌شود، علاقه افراطی بعضی از نویسندگان به یکی یا بعضی از نظریه‌پردازان علم روانشناسی یا اثر ادبی خاص است که باعث می‌شود نویسندگان به گونه‌ای جانبدارانه به نقد و تحلیل آثار ادبی بپردازند و به نتیجه‌ای از پیش معلوم شده برسند، به طور مثال در مقاله «جستاری در بازنمود دو بیت از حافظ بر پایه دبستان روانکاوی یونگ»، مؤلف با مسلم گرفتن نظریه یونگ برای

وجود آنیما در شعر حافظ چنین استدلال می‌کند که «کیست که بتواند ادعا کند که در ضمیر پنهان و درونی شخصیت خود از معشوقی ناشناخته و روی در پرده خفا کشیده که هر دم با او نرد عشق می‌بازد سراغ ندارد» (مرادی، ص ۱۰۶). بدیهی است این نوع استدلال کردن که نشانگر علاقه نویسنده به نظریه یونگ است در پژوهش علمی نمی‌تواند چیزی را به اثبات برساند.

این نویسنده آن چنان شیفته نظریه یونگ شده است که از همان ابتدا تکلیف خواننده را معلوم می‌کند و بدون اینکه استدلال قابل قبولی عرضه کند با عباراتی شعارگونه نظریه یونگ را صددرد صد درست و علمی معرفی می‌کند و می‌گوید: «یونگ به اهمیت موضوع و کشف علمی خود نیک آگاه بود ... یونگ دانشمندی شناخته‌شده و دارای پایگاه شد و با پشتوانه دانش فراگیرش به چنین کشف بزرگی دست یافت» (همان، ۹۹)، یا «یکی از باریکترین و نغزترین دست‌یافته‌های یونگ...» (همان، ۱۰۲)، چنین است و چنان است.

گاهی نیز برعکس این روش به چشم می‌خورد؛ به این معنی که گاهی نویسنده در مقابل نظریه یا نظریه‌پردازی جبهه می‌گیرد و حتی گاهی به روانکاوی روانکاوها دست می‌زند؛ به طور مثال در مقاله «سوفوکل، فروید، هدایت» نویسنده در روانکاوی فروید به این نتایج دست می‌یابد: «فروید در تراژدی سوفوکل فانتزیها و خیالپردازیهای دوران کودکی خودش را می‌بیند؛ خواستها و کششهای سرکوب شده‌ای که در رؤیاهایش ظاهر می‌شوند و خواب را از چشمش می‌ربایند».

فروید و ادیپ از بسیاری جهات به هم می‌مانند. هر دو می‌دانند که دستشان در آنچه به نام گناه رو می‌کند آلوده است و هر دو راز معمایی را با خودشان حمل می‌کنند که از پاسخ به آن ناگزیرند (یاوری، ۱۵۰).

گاهی نویسنده به دنبال پیدا کردن شواهدی است که بر اساس آن بتواند به پریشان‌حوالی مؤلف یا شخصیت‌های اثر وی حکم کند. بر این اساس منتقد با موضعگیری کاملاً آگاهانه‌ای به جستجوی مطالب و نوشته‌هایی درون اثر می‌گردد و آنها را پررنگتر می‌نمایاند تا در انتها به نتیجه دلخواه خود برسد؛ به طور مثال در مقاله «صادق چوبک و ناتورالیسم فروید زده لمپنی»، نویسنده به بررسی داستانهای چوبک پرداخته و تمام آثار او را از دیدگاه شهوت و مسائل جنسی مورد تحلیل و بررسی قرار داده است تا جایی که بتواند چوبک را بیمار و اسیر کشمکشهای جنسی در درونش

بداند و بگوید: «براستی ذهن مراد و البته ذهن چوبک در کنه خویش باید به شکل عجیب و بیمار گونه‌ای اسیر کشمکشهای جنسی باشد» (زرشناس، ۴۱).

استفاده تک‌بعدی از نظریات روانشناسی

در برخی از مقاله‌های نقد روانشناسانه، هنگام استفاده از نظریه‌ها، غالباً از همه جانبه‌نگری به نظریه‌ها خبری نیست؛ بلکه در بیشتر نوشته‌ها تک‌بعدی نگریستن رواج گسترده‌ای دارد؛ برای مثال در مورد دو عامل نظریه یونگ (آنیما و آنیموس) در پژوهشها، فقط به آنیما (روان زنانه مردان) توجه شده است و در مورد آنیموس (روان مردانه زنان) تنها در یک مقاله با نام «تحلیل روانکاوانه شخصیت گردآفرید» بدان پرداخته شده است؛ همچنین در مقاله «صادق چوبک و ناتورالیسم فروید زده لمپنی»، همان طور که از عنوان آن پیداست، مؤلف برای نظریه فروید کلمه «فرویدزده» را انتخاب کرده است که براحتی از این کلمه می‌توان به موضعگیری و چگونگی نگرش تک‌بعدی او به این نظریه پی برد. در این مقاله به وجوه دیگر نظریه فروید توجهی نشده به طوری که او نظریه روانکاوی فروید را مساوی با غریزه جنسی، لیبیدو و تحریکات شهوانی دانسته است حال اینکه نظریه فروید جنبه‌های بسیار مفید و راهگشای دیگری دارد که به واسطه آنها او را پدر علم روانشناسی نامیدند.

شیوه گزینش شواهد

موضوع دیگری که در نقد روانشناختی حائز اهمیت است، شیوه انتخاب و گزینش شواهد است. گاهی نویسندگان برای به اثبات رساندن نظر خود و تطبیق نظریه روانشناختی با اثر ادبی به انتخاب پاراگراف یا پاره‌ای از یک شعر یا داستان، آن چنانکه مورد نظرشان است، می‌پردازند بدون اینکه به کل اثر توجهی کرده باشند به طوری که اگر به مطالعه پس و پیش پاراگرافی یا قطعه شعری که از درون اثری انتخاب شده است بپردازیم به نتیجه‌ای کاملاً متفاوت از آن خواهیم رسید. باید به این نکته توجه کرد که تحول در داستان و قصد و هدفی که نویسنده با توجه به آن، شروع به نوشتن قسمتی از اثر کرده و اینکه آن لحظه در داستان چه اتفاقی رخ داده و چه عواملی در درون داستان باعث شده است که مؤلف در بخشهایی از داستان این چنین و آن چنان بگوید، بسیار مهم است حال اینکه اغلب پژوهشگران جزئیاتی را از یک کل به هم پیوسته که معنی

آنها در کنار هم کامل می‌شود، جدا می‌کنند و به صورت یک جزء از معنی کلی جدامانده، نقل، و درباره آن حکم کلی صادر می‌کنند؛ حکمی که با معنی بافت کلی متن همخوانی ندارد.

البته باید توجه کرد که نقدهای روانشناختی در ادب فارسی یکسر معیوب نیست؛ بلکه فواید و نقاط قوتی نیز در آنها هست که در ذیل به چند نمونه آنها اشاره می‌شود: یکی از جنبه‌های نقد روانشناختی - بویژه نقد بر مبنای نظریه یونگ - پیوند عمیق آن با اساطیر است. در نقد روانشناختی به بررسی رؤیاهای و رفتارهای فرد تکیه، و در اسطوره‌شناسی به رؤیاهای و رفتارهای گروهی جامعه نظر می‌شود؛ از این رو نقد اسطوره‌ای با مذهب، تاریخ، فرهنگ، روانشناسی و مردم‌شناسی ارتباط تنگاتنگی دارد؛ زیرا خاستگاه آن ذهنی و فلسفی است و بر پایه رفتارها و کنشهای انسانی بنا شده است. نقد اسطوره‌ای همواره تحت تأثیر متفکرانی مانند فروید، یونگ، فریزر و الیاده بوده است. پژوهشگری که با تکیه بر نقد اسطوره‌ای به نقد و تحلیل آثار ادبی می‌پردازد، باید آگاهی درخور توجهی در زمینه شباهت بنیادین آرمانهای اساسی انسان در زمانها و مکانهای متفاوت، حافظه نژادی، کهن‌الگوها، ناخودآگاه فردی و جمعی و مفاهیم نمادین داشته باشد؛ چراکه قسمت اعظم نظریه یونگ به همین کهن‌الگوها و ناخودآگاه جمعی مربوط می‌شود. از دیدگاه یونگ اسطوره‌ها، به صورت تجلیات فرهنگی، بیانگر مضامینی حاوی عمیقترین حالات روانی انسانها بودند (والکر، ۱۹۹۵: ص ۴). اصلیت‌ترین عامل نظریه یونگ درباره ماهیت ناخودآگاه بشر بود. او ضمیر ناخودآگاه انسان را دارای دو بخش دانست: بخش اول را ناخودآگاه فردی و بخش دوم را ناخودآگاه جمعی نامید. او این ناخودآگاه جمعی را شامل صورتهایی مقدم و ذاتی از انتقال شهودی مفاهیم و مجموعه‌ای از تجربه‌های بسیار کهن پیش‌تاریخی می‌دانست که اگرچه به طور مستقیم قابل تشخیص نیست، اما تأثراتی از خود بروز می‌دهد که شناخت آنها را برای ما امکانپذیر می‌سازد و در کهن‌الگوها متبلور می‌شود (لیچ، ۲۰۰۱: ص ۹۹۸). در تمامی آثار در حوزه نقد اسطوره‌ای، که پیوند عمیقی با روانشناسی تحلیلی یونگ دارد، منتقدان کوشیده‌اند رموزها و نمادهای آشکار و پنهان موجود در ساختار متن ادبی را کشف کنند و با تحلیل روانشناسانه این رموزها و توجه به شکلگیری و پیدایش این نمادها در فرهنگهای مختلف ارتباطی میان این معانی با کهن‌الگوهای ازلی موجود

در روان جمعی بشر را تشریح کنند که بسیار در شناساندن دنیای ناشناخته‌ها مؤثر و مفید واقع شده است؛ از جمله پژوهشهایی که در این زمینه انجام شده است می‌توان به مقاله فرزاد قائمی، ابوالقاسم قوام و محمدجعفر یاحقی با عنوان «تحلیل نقش نمادین اسطوره آب و نمودهای آن در شاهنامه فردوسی بر اساس روش نقد اسطوره‌ای» و مقاله فرزاد قائمی، محمدجعفر یاحقی و مهدخت پورخالقی با عنوان «تحلیل نمادینگی عناصر خاک و باد در اساطیر و شاهنامه فردوسی بر اساس نقد اسطوره‌ای» و ... اشاره کرد.

از دیگر نقاط قوت نقد روانشناختی در ایران، قابل انطباق بودن برخی از عوامل روانشناختی در نظریه تحلیلی یونگ با آثار ادبی است که از آن عوامل می‌توان به «فرایند فردیت، پرسونا، سایه» اشاره کرد. مقاله‌هایی که با تأکید بر این عوامل اثری را مورد نقد و تحلیل قرار داده بود، منسجمتر و استدلال‌تشان بسیار منطقی و علمیتراست به طوری که غالب نویسندگان بیشتر متنها یا قطعه‌های ادبی را که انتخاب کرده‌اند، موضوعیت و زمینه لازم را برای نگرش روانشناسانه داراست. از سوی دیگر می‌دانیم که میان فرایند فردیت، سایه و پرسونا با ادبیات عرفانی پیوند عمیقی وجود دارد. در نظریه تحلیلی یونگ «فردیت» فرایندی است که طی آن «من» به عنوان مرکز خودآگاهی به «خود» که درونیت‌ترین بخش ناخودآگاهی است، منتقل می‌شود. در این نقل و انتقال که در واقع حرکت از جزئیت (من، خودآگاهی) به سوی کلیت (خود، ناخودآگاهی) است، سویه‌های گوناگون شخصیت به شناخت و سازگاری با یکدیگر می‌رسد و خودآگاهی و ناخودآگاهی با یکدیگر هماهنگ می‌شود؛ این امر سبب پدید آمدن کلیتی روانی می‌شود (یونگ، ۱۳۸۳: ۲۴۰ و ۲۲۴) که در پایان با کامل شدن فرایند فرد شخصیتی کاملاً متفاوت و مستقل می‌یابد. عرفای فارسی و سالکان در ادبیا عرفانی با طی طریق و گذشتن از مراحل سلوک در پی پیوستن به دریای حق که کمال مطلق است هستند. این زمینه امکان پژوهشهای فراوان را دارد و تاکنون تحقیقاتی در این باره انجام گرفته است که از آن جمله می‌توان به مقالات سعید بزرگ بیگدلی و احسان پورابریشم تحت عنوان «نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان بر اساس نظریه فرایند فردیت یونگ»، مقاله صابر امامی با عنوان «شیخ صنعان و راه شکفتن انسان»، مقاله علی تسلیمی و سید مجتبی میرمیران با عنوان «فرایند فردیت در شاهنامه با تکیه بر شخصیت رستم» و ... اشاره

کرد؛ همچنین با تأمل در زندگی عارفان و صوفیانی که در طول تاریخ، مورد هجوم و انتقادهای شدید اجتماعی قرار می‌گرفتند به درک بهتری از پرسونا و سایه می‌رسیم. پرسونا ماسک یا نقابی است که فرد هنگام ایجاد رابطه با دیگران و رویارویی با دنیای واقعی و برای ایفای نقش خود در جامعه از آن استفاده می‌کند (فیست، جس، فیست، گریگوری جس؛ ۱۳۸۴: ۱۲۸) و سایه غرایز ابتدایی و بدوی را در بردارد؛ رفتارهایی که جامعه اهریمنی و غیراخلاقی می‌داند در سایه قرار دارد و اگر قرار باشد آدمها در آرامش زندگی کنند این جنبه تیره ماهیت انسان باید رام شود (شولتز، ۱۳۸۵: ۱۲۳ و ۱۲۴)، برای مثال شخصیت‌هایی همچون حلاج، شمس تبریزی، فرقه ملامتیه و بسیاری در طول تاریخ ادبیات با هویدا کردن اسرار و خوار کردن نفس، کنار نهادن پرسونای خود و آشکار کردن سایه، که به تعبیری می‌توان نفس نامید و در میان دیگر صوفیان حفظ کردن پرسونا و نقاب خود، که اغلب به کتمان کردن سر منجر می‌شده است، متوجه پیوند میان پرسونا، سایه و عرفا می‌شویم؛ از جمله پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده است می‌توان به مقاله سعید قشقایی با عنوان «بررسی کهن‌الگوی سایه و انطباق آن با نفس در مثنوی عطار» مقاله راحله صفوی با عنوان «نقش سایه در بوف کور» گزارش جلسات نقد بوف کور در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی» و ... اشاره کرد.

نتیجه‌گیری

نقد ادبی بر بنیاد نظریه‌های روانشناختی و روانکاوانه در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم پدید آمد. از ورود این نوع نقد به ایران زمان زیادی نمی‌گذرد اما پژوهش‌های وسیعی در این زمینه انجام شده که به انتشار کتاب، مقالات و پایان‌نامه‌های بسیاری منجر شده است. با توجه به جستجوها ما کسانی که به این حوزه روی آورده‌اند، اغلب از نظریه‌های یونگ، فروید، لاکان و آدلر استفاده کرده‌اند و می‌توان گفت نقد روانشناختی در ایران با نام یونگ پیوند خورده است به طوری که ۷۸/۶۳۶ درصد از مقالات مختص نظریه اوست. از طرفی بررسیها نشان می‌دهد که این تحقیقات دچار ضعفها و نقصهایی است که ناشی از نداشتن درک عمقی از نظریه‌های روانشناختی و بعضاً تقلید و کم‌دقتی نویسندگان است. در تطبیق مفاهیم روانشناسی با ادبیات، به دلیل نسبی بودن مفاهیم روانشناسی و نگنجیدن متون ادبی در زمره متون خبری یا تک‌خوانشی، نمی‌توان به نتیجه دقیق و قطعی در مورد متون ادبی و نویسندگی

آنها رسید؛ بر همین اساس امروزه بعضی از کسانی که به نقد و بررسی آثار ادبی می‌پردازند به خود اجازه می‌دهند که از شعر شاعران یا آثار مؤلفان برداشتی شخصی و ذوقی عرضه کنند و دریافتهای خود را اصل قرار دهند. در بسیاری از مقالات که در حوزه انطباق نظریه روانشناسی با آثار ادبی نوشته شده است، دیده می‌شود که متن مقاله‌ها، گفته‌ها، استدلالها و حتی نتیجه‌گیریها با ابهام و شک و شبهه همراه است. از سوی دیگر از آنجا که اغلب شاخه‌های علوم انسانی و هنر در چهارچوبهای ثابت نمی‌گنجد و همچنین با توجه به اینکه علم روانشناسی نیز با انسان و روان او سروکار دارد که ثبات‌پذیر نیست، این زمینه فراهم شده است که بعضی از نویسندگان بدون اینکه به اثبات مدعای خود نیازی احساس کنند، امکان بیابند هرچه به ذهنشان می‌رسد به موضوع مطالعه خود نسبت دهند.

در بعضی از مقاله‌های مبتنی بر نقد روانشناختی گاهی دیده می‌شود که نویسنده بدون اینکه به تمام جوانب و اصول نظریه‌های نقد روانشناسی آشنایی داشته باشد، بخواهد نسنجیده نظریه‌ای را به زور بر اثر ادبی تحمیل کند. نکته دیگر در مقاله‌های نقد روانشناختی، علاقه افراطی بعضی از نویسندگان به یکی یا بعضی از نظریه‌پردازان علم روانشناسی یا اثر ادبی خاص است که باعث می‌شود نویسندگان با جانبداری به نقد و تحلیل آثار ادبی پردازند و به نتیجه از پیش معلوم برسند و گاهی برعکس این روش به چشم می‌خورد؛ به این معنی که نویسنده در مقابل نظریه یا نظریه‌پردازی جبهه می‌گیرد و همواره به دنبال پیدا کردن شواهدی است که بر اساس آن بتواند به پریشان‌حوالی مؤلف یا شخصیت‌های اثر وی حکم کند. مسئله دیگر این است که در استفاده از نظریه‌ها برای نقد آثار ادبی، غالباً از همه جانبه‌نگری به نظریه‌ها خبری نیست؛ بلکه در بیشتر نوشته‌ها تک‌بعدی‌نگری رواج گسترده‌ای دارد و موضوع پایانی شیوه انتخاب و گزینش شواهد است به طوری که گاهی نویسندگان برای به اثبات رساندن نظر خود و تطبیق نظریه با اثر ادبی به انتخاب پاراگراف یا پاره‌ای از یک شعر یا داستان، آن چنانکه مورد نظرشان است می‌پردازند بدون اینکه به کل اثر توجهی کرده باشند به طوری که اگر به مطالعه پس و پیش پاراگرافی یا قطعه شعری که از درون اثری انتخاب شده پردازیم به نتیجه‌ای کاملاً متفاوت از آن خواهیم رسید. در پایان شایان ذکر است که نقدهای روانشناختی در ادبیات فارسی یکسر معیوب نیست؛ بلکه دارای فواید و نقاط قوتی نیز هست.

پی‌نوشت (مربوط به بخش پیشینه)

- امامی، صابر؛ «اسطوره، شعر، شناخت»، هنر، هنر؛ ش ۵۲ (تابستان ۱۳۸۱)، ص ۲۷ تا ۴۵.
- امامی، صابر؛ «نماد و تمثیل، تفاوتها و شباهتها»، اطلاع‌رسانی و کتابداری، کتاب ماه هنر؛ ش ۴۷ و ۴۸ (مرداد-شهریور ۱۳۸۱)، ص ۶۰ تا ۶۸.
- امامی، صابر؛ «سفر به خویشتن»، هنر، ادبیات داستانی؛ ش ۷۵ و ۷۶ (دی-بهمن ۱۳۸۲)، ص ۱۵۸ تا ۱۶۴.
- امامی، صابر؛ «ادبیات: مولانا و کهن‌الگوی یونگ تجربه دیدار با خویشتن»، هنر، هنر؛ ش ۵۸ (زمستان ۱۳۸۲)، ص ۸ تا ۱۶.
- امامی، صابر؛ «شیخ صنعان عطار یا شاه و کنیزک مولانا»، هنر، هنر؛ ش ۶۰ (تابستان ۱۳۸۳)، ص ۱۷ تا ۲۶.
- امامی، صابر؛ «شیخ صنعان و راه شکفتن انسان»، هنر، ادبیات داستانی؛ ش ۸۳ (مهر ۱۳۸۳)، ص ۸ تا ۱۲.
- امامی، صابر؛ «شیخ صنعان راه شکفتن انسان (بخش دوم)»، هنر، ادبیات داستانی؛ ش ۸۴ (آبان ۱۳۸۳)، ص ۵۸ تا ۶۱.
- امامی، صابر؛ «شمس و مولانا»، هنر، شعر؛ ش ۵۶ (زمستان ۱۳۸۶)، ص ۴۲ تا ۴۷.
- پاینده، حسین؛ «دیدگاه مشترک والت ویتمن و سهراب سپهری»، هنر، شعر؛ ش ۹ (بهمن-اسفند ۱۳۷۲)، ص ۲۶ تا ۳۱.
- گوثرین، لیبر و ویلنیگهام مورگان؛ «کاربرد روانشناسی در نقد ادبی»، ترجمه حسین پاینده؛ فرهنگ و هنر، هنر؛ ش ۲۴ (زمستان ۱۳۷۲-بهار ۱۳۷۳)، ص ۲۸۱ تا ۲۸۹.
- فروید، زیگموند؛ «خود و نهاد»، ترجمه حسین پاینده، فلسفه کلام و عرفان، ارغنون؛ ش ۳ (پاییز ۱۳۷۳)، ص ۲۲۹ تا ۲۵۲.
- پاینده، حسین؛ «روانکاوی و نقد ادبی»، اطلاع‌رسانی و کتابداری، کتاب ماه ادبیات و فلسفه؛ ش ۵۹ (شهریور ۱۳۸۱)، ص ۲۶ تا ۳۷.
- زیگموند، فروید؛ «شرحی کوتاه درباره روانکاوی»، ترجمه حسین پاینده، فلسفه کلام و عرفان، ارغنون؛ ش ۲۱ (بهار ۱۳۸۲)، ص ۱ تا ۲۴.
- حسین، پاینده؛ «اسطوره‌شناسی و مطالعات فرهنگی: تبیین یونگ از شکل‌گیری اسطوره‌ای مدرن»، کتاب ماه ادبیات؛ ش ۹ (اسفند ۱۳۸۳-فروردین ۱۳۸۴).
- پاینده، حسین؛ «فروید و نقد ادبی»، فلسفه کلام و عرفان، خردنامه همشهری؛ ش ۴ (تیر ۱۳۸۵)، ص ۵۱ و ۵۲.
- پاینده، حسین؛ «نقد شعر زمستان از منظر نظریه روانکاوی لاکان»، زبان و ادبیات، زبان و ادب؛ ش ۴۲ (زمستان ۱۳۸۸)، ص ۲۷ تا ۴۶.
- طغیان، اسحاق و طیبه جعفری؛ «سودای سود - رویکردی روان‌شناختی به گنبد پنجم هفت‌پیکر نظامی»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تهران)؛ ش ۱۸۷ (پاییز ۱۳۸۷)، ص ۷ تا ۲۸.

- نصر اصفهانی، محمدرضا و طیبه جعفری؛ «کنون زین سپس هفت خان آورم (رویکردی روانشناختی به هفت خان رستم و اسفندیار)»، *پژوهشنامه زبان و ادب فارسی* (گوهر دریا)؛ ش ۴ پیاپی ۱۲ (زمستان ۱۳۸۸)، ص ۱۳۳ تا ۱۵۶.
- جعفری، طیبه؛ «تحلیل سندبادنامه از دیدگاه روانشناسی یونگ»، *ادب پژوهی*؛ ش ۱۲ (تابستان ۱۳۸۹)، ص ۱۰۳ تا ۱۱۸.
- جعفری، طیبه؛ «تحلیل و نمادپردازی (پیامبر) نوشته جبران خلیل جبران با توجه به کهن‌الگوی روانشناسی یونگ»، *فنون ادبی*؛ ش ۲ پیاپی ۱۳ (پاییز-زمستان ۱۳۸۹)، ص ۱۲۳ تا ۱۳۴.
- میرباقری فرد، سیدعلی اصغر و طیبه جعفری؛ «مقایسه تطبیقی سیر کمال‌جویی در عرفان و روانشناسی یونگ»، *ادبیات عرفانی (علوم انسانی الزهراء)*؛ ش ۳ (پاییز-زمستان ۱۳۸۹)، ص ۱۶۳ تا ۱۹۵.
- جعفری، طیبه و زینب چوقاری؛ «تحلیل کارکرد کهن‌الگوها در بخشی از داستان بهرام چوبین»، *پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی* (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان)؛ ش ۹ (بهار ۱۳۹۰)، ص ۱۲۳ تا ۱۳۴.
- جعفری، طیبه؛ «تحلیل عناصر نمادین و کهن‌الگویی در معراجنامه‌هایی نظامی»، *فصلنامه ادب پژوهی*؛ ش ۱۶ (تابستان ۱۳۹۰).
- حسینی، مریم؛ «پری در شعر مولانا: دیدار با آئینا»، *علوم انسانی، علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)*؛ ش ۶۸-۶۹ (زمستان ۱۳۸۶-بهار ۱۳۸۷)، ص ۱۳۳ تا ۱۵۴.
- حسینی، مریم؛ «نقد کهن‌الگویی غزلی از مولان»، *زبان و ادبیات، پژوهش زبان و ادبیات فارسی*؛ ش ۱۱ (پاییز-زمستان ۱۳۸۷)، ص ۹۷ تا ۱۱۸.
- حسینی، مریم؛ «رمزپردازی نماد در فرهنگ ملل و یار غار در غزلهای مولوی»، *زبان و ادبیات، زبان و ادبیات فارسی* (دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب)؛ ش ۱۵ (تابستان ۱۳۸۸)، ص ۳۵ تا ۵۴.
- حسینی، مریم؛ «زن سوفیایی در رؤیاهای عارفان (ذوالنون و ابن عربی)»، *مطالعات عرفانی*؛ ش ۱۰ (پاییز-زمستان ۱۳۸۸)، ص ۱۴۹ تا ۱۷۲.
- ستاری، جلال؛ «رموز قصه از دیدگاه روانشناسی (نمادهای مادر و رستاخیز)»، *هنر، هنر و مردم*؛ ش ۱۰۹ (آبان ۱۳۵۰)، ص ۳۲ تا ۳۵.
- ستاری، جلال؛ «رموز قصه از دیدگاه روانشناسی»، *هنر، هنر و مردم*؛ ش ۱۲۴-۱۲۵ (بهار-اسفند ۱۳۵۱)، ص ۶۳ و ۶۴.
- ستاری، جلال؛ «نگاهی به چشم‌اندازهای اسطوره، مجموعه زبان و ادبیات، آینه‌ها»؛ ش ۵ (مرداد ۱۳۶۲)، ص ۳۳۰ تا ۳۳۵.
- ستاری، جلال؛ «یونگ دانا یا راز آشنا؟»، *هنر، کلک*؛ ش ۷۱-۷۲ (بهار-اسفند ۱۳۷۴)، ص ۱۲۴ تا ۱۳۶.
- محمد، صنعتی؛ «آرزوی کام نیافته: تحلیل روانشناختی سه قطره خون»، *مفید*؛ ش ۵ (شهریور ۱۳۶۶).
- محمد، صنعتی؛ «برزخ رابطه: بررسی روانشناختی آثار چوبک»، *مفید*؛ ش ۶ (مهر ۱۳۶۶).
- محمد، صنعتی؛ «با مرگ به ستیز مرگ: بررسی روانشناختی ملکوت بهرام صادقی»، *مفید*؛ ش ۸ (آذر ۱۳۶۶).

- مصاحبه‌شونده: صنعتی، محمد؛ «فصل مشترک ادبیات و روانشناسی»، اطلاع‌رسانی و کتابداری، کتاب ماه ادبیات و فلسفه؛ ش ۵۸ (مرداد ۱۳۸۱)، ص ۴ تا ۱۹.
- صنعتی، محمد؛ «تولد و تحول و گستره نقد روانکاوانه»، هنر، پژوهشنامه فرهنگستان هنر؛ ش ۴ (مرداد- شهریور ۱۳۸۶)، ص ۶۵ تا ۹۲.
- قائمی، فرزاد؛ «نظریه جهان مثالی و ادبیات تمثیلی با نگاهی تطبیقی به اندیشه‌های زرتشت افلاطون مولانا یونگ»، زبان و ادبیات، زبان و ادب؛ ش ۳۱ (بهار ۱۳۸۶)، ص ۳۹ تا ۶۱.
- یاحقی، محمدجعفر و فرزاد قائمی؛ «نقد اساطیری شخصیت جمشید از منظر اوستا و شاهنامه»، ادب و زبان (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی کرمان)؛ ش ۲۱ پیاپی ۱۸ (بهار ۱۳۸۶)، ص ۲۷۳ تا ۳۰۵.
- قائمی، فرزاد و ابوالقاسم قوام و محمدجعفر یاحقی؛ «تحلیل نقش نمادین اسطوره آب و نمودهای آن در شاهنامه فردوسی بر اساس روش نقد اسطوره‌ای»، جستارهای ادبی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد)؛ ش ۲ مسلسل ۱۶۵ (تابستان ۱۳۸۸)، ص ۴۷ تا ۶۷.
- قائمی، فرزاد؛ «تحلیل سیرالعباد الی المعاد سنایی غزنوی»، ادبیات عرفانی؛ ش اول (پاییز- زمستان ۱۳۸۸).
- قائمی، فرزاد و محمدجعفر یاحقی؛ «اسب پرتکرارترین نمادینه جانوری در شاهنامه و نقش آن در تکامل کهن‌الگوی قهرمان»، زبان و ادبیات، زبان و ادب؛ ش ۴۲ (زمستان ۱۳۸۸)، ص ۹ تا ۲۶.
- قائمی، فرزاد و محمدجعفر یاحقی و مهدخت پورخالقی چترودی؛ «تحلیل نمادینگی عناصر خاک و باد در اساطیر و شاهنامه فردوسی بر اساس نقد اسطوره‌ای»، ادب‌پژوهی؛ ش ۱۰ (زمستان ۱۳۸۸)، ص ۵۷ تا ۸۲.
- قائمی، فرزاد؛ «تحلیل داستان کیخسرو در شاهنامه بر اساس روش نقد اسطوره‌ای»، پژوهش‌های ادبی؛ ش ۲۷ (بهار ۱۳۸۹)، ص ۷۷ تا ۱۰۰.
- پورخالقی چترودی، مهدخت و فرزاد قائمی؛ «تحلیل نمادینگی آتش در اساطیر بر مبنای نظریه همترازی و رویکرد نقد اسطوره‌ای (با تمرکز بر اساطیر ایران و شاهنامه فردوسی)»، جستارهای ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق)؛ ش ۱۷۰ (پاییز ۱۳۸۹).
- قائمی، فرزاد؛ «پیشینه و بنیادهای نظری رویکرد نقد اسطوره‌ای در زمینه و شیوه کاربرد آن در خوانش متون ادبی»، نقد ادبی؛ ش ۱۲-۱۱ (پاییز-زمستان ۱۳۸۹)، ص ۳۳ تا ۵۶.
- قائمی، فرزاد؛ «اندیشه مثالی و ادبیات مثالی سیر تحول نظریه فلسفی عالم مثالی و پیوند آن با ادبیات تمثیلی با تمرکز بر ادبیات تمثیلی مولانا در مثنوی فیه‌مافیه»، ادبیات فارسی؛ ش ۲۸ (زمستان ۱۳۸۹)، ص ۱۹ تا ۳۸.
- قائمی، فرزاد؛ «تفسیر انسانشناختی اسطوره اژدها و بنمایه تکرارشونده اژدهاکشی در اساطیر»، جستارهای ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق)؛ ش ۱۷۱ (زمستان ۱۳۸۹).
- یاوری، حورا؛ «نقد و بررسی کتاب: تأملی در طوبا و معنای شب (نوشته شهرنوش پارس‌پور)»، علوم انسانی، ایران‌نامه؛ ش ۲۹ (زمستان ۱۳۶۸)، ص ۱۳۰ تا ۱۴۱.
- یاوری، حورا؛ «آسمان بر زمین بازتاب نمادین آرکی‌تایپ تمامیت و کمال ماندگار در ساختار بیرونی و درونی هفت پیکر»، مجموعه علوم انسانی، ایران‌شناسی؛ ش ۱۱ (پاییز ۱۳۷۰)، ص ۵۴۸ تا ۵۶۶.

یاوری، حورا؛ «ظن و سرنگاهی بر بوف کور هدایت از دو منظر روانشناختی»، مجموعه علوم انسانی، *ایران‌شناسی*؛ ش ۱۴ (تابستان ۱۳۷۱)، ص ۳۵۵ تا ۳۷۴.

یاوری، حورا؛ «تأملی در نقد روانشناختی و رابطه روانکاوی و ادبیات در ایران»، مجموعه علوم انسانی، *ایران‌نامه*؛ ش ۴۵ (زمستان ۱۳۷۲)، ص ۱۲۹ تا ۱۵۸.

یاوری، حورا؛ «دو متن - دو انسان دو جهان (از بهرام گور تا راوی بوف کور)»، مجموعه علوم انسانی، *ایران‌نامه*؛ ش ۴۶ (بهار ۱۳۷۳)، ص ۲۹۷ تا ۳۱۸.

مصاحبه‌کنندگان: طباطبایی، ناهید و حسن میرعابدینی؛ «گفتگو با حورا یاوری»، مصاحبه‌شونده: یاوری، حورا؛ هنر، بخارا؛ ش ۴۴ (مهر-آبان ۱۳۸۴)، ص ۲۴۰ تا ۲۶۶.

منابع

امامی، صابر؛ «شیخ صنعان و راه شکفتن انسان (بخش اول)»، فرهنگ و هنر، *ادبیات داستانی*؛ ش ۸۳ (مهر ۱۳۸۳)، ص ۸ تا ۱۲.

_____؛ «شیخ صنعان و راه شکفتن انسان (بخش دوم)»، فرهنگ و هنر، *ادبیات داستانی*؛ ش ۸۴ (آبان ۱۳۸۳)، ص ۵۸ تا ۶۱.

امینی، محمدرضا؛ «تحلیل اسطوره قهرمان در داستان ضحاک و فریدون بر اساس نظریه یونگ»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*؛ ش ۲ (بهار ۱۳۸۱)، ص ۵۳ تا ۶۴.

براهنی، رضا؛ «مولوی، سوررئالیسم، رمبو و فروید»، زبان و ادبیات، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*؛ ش ۷۴ (تابستان ۱۳۴۴)، ص ۲۲۱ تا ۲۴۰.

بزرگ بیگدلی، سعید و احسان پورابریشم؛ «نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان بر اساس نظریه فرآیند فردیت یونگ»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*؛ ش ۲۲ (تابستان ۱۳۹۰)، ص ۹ تا ۳۸.

پاینده، حسین؛ «نقد شعر زمستان از منظر نظریه روانکاوی لاکان»، *فصلنامه زبان و ادب پارسی*؛ ش ۴۲ (زمستان ۱۳۸۸)، ص ۲۷ تا ۴۶.

تسلیمی، علی و سیدمجتبی میرمیران؛ «فرآیند فردیت در شاهنامه با تکیه بر شخصیت رستم»، *ادب پژوهی*؛ ش ۱۴ (زمستان ۱۳۸۹)، ص ۲۹ تا ۴۸.

ذوالفقاری، محسن و الهام حدادی؛ «تصویر استعاری کهن‌الگوی خورشید در ناخودآگاه قومی خاقانی و نظامی»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*؛ ش ۲۰ (پاییز ۱۳۸۹)، ص ۶۵ تا ۸۳.

زرشناس، شهریار؛ «صادق چوبک و ناتورالیسم فروید زده لمپنی»، هنر، *ادبیات داستانی*؛ ش ۸۶ (دی ۱۳۸۲)، ص ۴۰ تا ۴۳.

شولتز، دوان؛ *نظریه‌های شخصیت*؛ ترجمه سید محمدی؛ تهران: نشر ویرایش، ۱۳۸۵.

صفری، جهانگیر و حمیده محمودنژاد؛ «بررسی برخی از کهن‌الگوها در اشعار احمد شاملو»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی، زبان و ادبیات*؛ ش ۱۱ (بهار ۱۳۸۵)، ص ۱۱۳ تا ۱۴۴.

صفری، راحله؛ «نقش سایه در بوف کور - گزارش جلسات نقد بوف کور در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی»، *هنر، ادبیات داستانی*؛ ش ۶۸ (اردیبهشت ۱۳۸۲)، ص ۷۲ تا ۷۴.

عشقی، جعفر و محمدرضا صرفی؛ «نمودهای مثبت آنیما در ادبیات فارسی»، *نقد ادبی*؛ ش ۳ (پاییز ۱۳۸۷)، ص ۵۹ تا ۸۹.

فیست، جس و گریگوری فیست؛ *نظریه‌های شخصیت*؛ ترجمه یحیی سید محمدی؛ تهران: نشر روان، ۱۳۸۴.

قائمی، فرزاد و ابوالقاسم قوام و محمدجعفر یاحقی؛ «تحلیل نقش نمادین اسطوره آب و نمودهای آن در شاهنامه فردوسی بر اساس روش نقد اسطوره‌ای»، *جستارهای ادبی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)*؛ ش ۱۶۵ (تابستان ۱۳۸۸)، ص ۴۷ تا ۶۸.

قائمی، فرزاد و محمدجعفر یاحقی و مهدخت پورخالقی؛ «تحلیل نمادینگی عناصر خاک و باد در اساطیر و شاهنامه فردوسی بر اساس نقد اسطوره‌ای»، *دب پژوهی*؛ ش ۱۰ (زمستان ۱۳۸۸)، ص ۵۷ تا ۸۲.

قشقایی، سعید؛ «بررسی کهن‌الگوی سایه و انطباق آن با نفس در مثنوی عطار»، *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی (زبان و ادبیات فارسی)*؛ ش ۲۵ (زمستان ۱۳۹۰)، ص ۱۳۴ تا ۱۶۶.

قشقایی، سعید و محمدهادی رضایی؛ «تحلیل روانکاوانه شخصیت گردآفرید»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*؛ ش ۱۴ (بهار ۱۳۸۸)، ص ۱۰۰ تا ۱۲۸.

یاوری، حورا؛ «سوفوکل، فروید، هدایت»، *زبان و ادبیات، سمرقند*؛ ش ۱۱-۱۲ (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، ص ۱۴۹ تا ۱۵۳.

یونگ، کارل گوستاو؛ *آیون*؛ ترجمه پروین فرامرزی و فریدون فرامرزی؛ مشهد: به‌نشر، ۱۳۸۳.

مدرسی، فاطمه و پیمان ریحانی‌نیا؛ «بررسی کهن‌الگوی آنیما در اشعار مهدی اخوان ثالث»، *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان)*؛ ش ۹ (بهار ۱۳۹۰)، ص ۱ تا ۲۰.

مرادی، مهران؛ «جستاری در بازنمود دو بیت از حافظ بر پایه دبستان روانکاوی یونگ»، *فصلنامه زبان و ادب*؛ ش ۳۵ (بهار ۱۳۸۷)، ص ۹۹ تا ۱۱۰.

موللی، کرامت؛ *مبانی روانکاوی فروید-لکان*؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.

Leitch, Vincent B. (Ed); *Theory and Criticism*; New York: Norton, 2001.
Walker, Steven. F; *Jung, and the Jungian myth*; New York: Norton 1993.